

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱)

شنبه ۰۸ - ۱۲ - ۱۴۳۷ هـ؛ ۲۰ - ۰۶ - ۱۳۹۵ م؛ ۱۰ - ۰۹ - ۲۰۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَىٰ (۳) تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ (۵)

بنام خدای رحمان رحیم، طه، ها (۱) فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی (۲) جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن که را نگرانی می‌دارد (۳) فروفرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را (۴). [خدای] رحمان بر عرش راست است (۵).

I. مَفْدَمَه

1.

آشنایی اجمالی با سوره مبارکه طه: این سوره مبارکه به نام حروف اول آن، یعنی "طه" (طاها)، خوانده می‌شود مانند سوره یس، سوره ص، و سوره ق. این حروف مقطعه نامیده شده‌اند، و به زودی، توضیحاتی درباره آنها خواهد آمد. گفته شده است که سوره مبارکه طه بعد از سوره مبارکه مریم نازل شده است، و ترتیب آن در نزول چهل و پنجمین است، و در تدوین مصحف بیستم، و افزون بر بسمله، صد و سی و پنج آیه دارد.

محدث جلیل القدر، ابن بابویه قمی، محمد بن علی، معروف به شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ق)، در کتاب "ثواب الأعمال و عقاب الأعمال"، در فضیلت خواندن سوره مبارکه طه، از امام صادق - علیه السلام - چنین روایت فرموده است:

بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - ع - قَالَ:

لَا تَدْعُوا قِرَاءَةَ سُورَةِ طه فَإِنَّ اللَّهَ يُجِبُهَا وَ يُحِبُّ مَنْ قَرَأَهَا وَ مَنْ أَدَمَّنْ قِرَاءَتَهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابَهُ بِبَيْمِينِهِ وَ لَمْ يُحَاسِبْهُ بِمَا عَمِلَ فِي الْإِسْلَامِ وَ أُعْطِيَ فِي الْأَجْرَةِ مِنَ الْأَجْرِ حَتَّى يَرْضَى.

(امام صادق - علیه السلام - فرمود: خواندن سوره طه را ترك نکنید، چرا که خدا دوست دارد آن را و کسی را که آن را می‌خواند. هر که پیوسته دارد خواندن آن را، خدا، روز قیامت، کتاب او را به دست راستش دهد، و حساب نکشد از او درباره آنچه در [حال] اسلام انجام داده است، و بخشیده شود در آخرت تا راضی گردد.)

برای این سوره مبارکه فضایل و خواص دیگری نیز برشمرده شده است، و می‌توان آنها را در کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده است یافت.

مرحوم علامه طباطبایی در معرفي اجمالی این سوره مبارکه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۳ - ۱۶۲):

غرض این سوره تذکر و یادآوری از راه انداز است، که آیات انداز آن بر آیات تیشیرش غلبه دارد، و این غلبه به خوبی به چشم می‌خورد، داستان‌هایی را ذکر می‌کند که به هلاکت طاغیان و تکذیب کنندگان آیات خدا منتهی می‌شود، و حجت‌های روشنی را متضمن است که عقل هر کس را ملزم به اعتراف به توحید خدای تعالی، و اجابت دعوت حق می‌کند، و به یادآوری آینده انسان از احوال قیامت و مواقف آن و حال نکبت بار مجرمین، و خسران ظالمین منتهی می‌گردد.

این آیات - به طوری که از سیاقش بر می‌آید - با نوعی تسلیت از رسول خدا شروع می‌شود، تا جان شریف خود را در واداشتن مردم به قبول دعوتش به تعب نیندازد، زیرا قرآن نازل نشده برای اینکه آن جناب خود را به زحمت ببندازد، بلکه آن تنزیلی است الهی که مردم را به خدا و آیات او تذکر می‌دهد تا شاید بیدار شوند و غریزه خشیت آنان هوشیار گردد، آن گاه متذکر شده به وی ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، پس او غیر از تبلیغ وظیفه دیگری ندارد، اگر مردم به ترس آمدند و متذکر شدند که هیچ، و گر نه یا عذاب استیصال و خانمان برانداز منقرضشان می‌کند، و یا اینکه به سوی خدای خود برگشت نموده در آن عالم به وبال ظلم و فسق خود می‌رسند، و اعمال خود را بدون کم و زیاد می‌یابند، و به هر حال نمی‌توانند با طغیان و تکذیب خود خدای را عاجز سازند.

سیاق آیات این سوره چنین می‌رساند که در مکه نازل شده، در بعضی اخبار هم آمده که آیه "وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَأْتِيكَ" (۲۰:۱۳۰) طه در مدینه نازل شده، و در بعضی دیگر آمده که آیه "وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ" (۲۰:۱۳۱) طه نیز در مدینه نازل شده است لیکن از ناحیه لفظ خود این آیات هیچ دلیلی بر مدنی بودن آنها نیست.

یکی از آیات برجسته این سوره آیه شریفه، "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ" (۲۰:۸) طه است. (که با همه کوتاهیش مساله توحید را با همه اطرافش متضمن است.)

II. تفسیر

1. طه: طاء، ها. حروف مقطعه هستند. آنها ۱۴ حرف هستند، به تعداد نصف حروف الفبای عربی، که در آغاز ۲۹ سوره آمده است. حروف مقطعه کلمه نیستند تا مدلول و معنایی مصطلح و عرفی داشته باشند. محققان از اهل قرآن و مفسران و عالمان را درباره حروف مقطعه قرآن کریم آراء بسیار و گوناگون است، که در کتابهای تفسیر و قرآن پژوهی و غیر آنها به تفصیل یاد و توضیح داده شده‌اند، برخی از آن آراء را در اول تفسیر سوره مبارکه یس آوردیم، و داور در باب درستی و نادرستی آنها امری ساده نیست، و ما آنها را در اینجا تکرار نخواهیم کرد مگر چند مورد را که به نوعی بدیع و یا راهگشا می‌نمایند.

2. **حروف مقطعه:** درباره حروف مقطعه (الم، المص، الر، المر، کهیصص، طه، طسم، طس، یس، ص، حم، حم عسق، ق، ن)، اجمالاً گفته شده است که در آغاز ۲۹ سوره آمده‌اند، و در مجموع، ۷۸ حرف است، که با حذف مکررات، از ۱۴ حرف الفبای عربی (ا-ل-م-ح-ر-س-ط-ص-ه-ی-ع-ق-ک-ن) تشکیل شده‌اند، که آنها را حروف نورانی دانند. حروف مقطعه جدای از یک دیگر تلفظ می‌شوند، و "با اولین حرف از نام‌های خود نوشته شده‌اند چون خود این حرفها مورد نظر است و نه نامهای آنها، زیرا اگر مقصود فقط نام‌های آنها بود، باید به صورتی که تلفظ می‌شود نوشته می‌شد، به این صورت، الف لام میم" (ترجمه رسم الخط مصحف، ص ۲۵۱). این حروف مدلولی لفظی- لغوی، و معنایی زبانی و اصطلاحی و عرفی ندارند. برخی آنها را از آیات متشابه قرآن کریم دانسته‌اند لیکن چنانچه مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمایند، "حروف مقطعه فواتح سور اصلاً مدلول لفظی لغوی ندارند، و بدین سبب از مقسم محکم و متشابه بیروند" (قرآن در اسلام، ص ۴۹).

این حروف گاه یکی است مانند "ص" (صاد)، "ق" (قاف)، و "ن" (نون)، گاه دو حرف باشند مثل "طه" (طاها)، "طسن" (طا سین)، "یس" (یا سین)، و "حم" (حا میم)، که در آغاز هفت سوره آمده است، گاه سه حرف باشند مانند "الم" (الف لام میم)، که در آغاز شش سوره آمده است، و "الر" (الف لام را)، که در آغاز پنج سوره آمده است، و "طسم" (طا سین میم)، که در آغاز دو سوره آمده است، گاه چهار حرف باشند، "المص" (الف لام میم صاد)، و "المر" (الف لام میم را)، و گاه پنج حرف باشند "کهیصص" (کاف ها یا عین صاد)، که در آغاز سوره مبارکه مریم آمده است.

3. **در باب حروف مقطعه:** استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی- دام ظلّه- در کلمه ۲۵۴ هزار و یک کلمه (ج ۲، ص ۱۹۵) چنین می‌فرمایند:

بحثی اجمالی در حروف مقطعه قرآن

و بدان که فواتح سور قرآن، یعنی همان حروف مقطعه، پس از حذف مکررات از آنها، چهارده حرف باقی ماند، که در این ترکیب، "صِرَاطٌ عَلَیْ حَقِّ نُمُوسُكُ" [(راه علی حق است، تمسک می‌جوئیم به آن)] یا "عَلِی صِرَاطُ حَقِّ نُمُوسُكُ" [(علی راه حق است، تمسک می‌جوئیم به او)] جمع شده‌اند و آنها را در اصطلاح علمای عدد، حروف نورانی دانند، و مقابل آنها را حروف ظلماتیه خوانند، و به عدد چهارده بودن حروف نورانی را اشاره به سر قرآن دانند که ظاهر و تمام و واضح نشد مگر به هیاکل نوریه چهارده نفر، که اهل بیت عصمت و طهارت و وحی‌اند، و در کلمه مبارکه طه جمع‌اند و از این حروف مطالبی استنباط می‌کنند. در میان حروف مقطعه الف قطب حروف است و برای ذات اقدس حق است.

و در کلمه ۲۷۳ هزار و یک کلمه (ج ۲، ص ۲۶۰-۲۵۸) نیز چنین می‌فرمایند:

مطلب اول: در حروف مقطعه:

بعضی گویند غرض الهی را از این حروف نمی‌دانیم و جزء متشابهات است و این قول بهتر است و بعضی دیگر برای آن توجیهاتی ذکر نموده‌اند و شاید از پانزده قول متجاوز است و بر هیچ‌یک دلیلی نیست، بلکه این اختلاف دلیل محکمی است بر قول اول که ما نیز آن را نمی‌دانیم و مع ذلك چند قول ذکر می‌کنیم:

قول اول: این که خداوند می‌خواهد به مردم بفهماند قرآن همین حروف مقطعه است که الم بعضی از آنهاست و همین حروف است که همیشه در تکلم آورده می‌شود مع ذلك مردم از تألیف آن عاجزند.

توضیح مطلب آنکه يك وقت صنعت‌گری با آلات و ادوات کامل و مواد مخصوص به خود چیزی می‌سازد و همکاران او نمی‌توانند مانند او ساخت و گاهی با آلات و مواد صنعتی خود آنها آن چیز را می‌سازد و از معارضه او عاجز می‌مانند. در صورت دوم استادی او ظاهر می‌شود خداوند می‌فرماید از همین بیست و هشت حرفی که خود شما در تکلم به کار می‌برید سخنی می‌سازم که جن و انس از آن عاجزند. این معنی به نظر بعید نیست و در تفسیری که منسوب به امام حسن عسکری (ع) است مذکور است، ولی چون علما در صحت نسبت این تفسیر تردید کرده و بعضی قطع کرده‌اند از امام نیست لذا یقین به این نمی‌توان حاصل کرد که غرض بیان این مقصود باشد.

قول دوم: اینکه حروف را باید به عدد گرفت و آن‌طور که عادت منجمین است حساب کرد و اشاره به سنواتی است و گویا اصل این حساب از یهود است، چون در بین آنها معهود است برای اعداد حساب حروف را به ترتیب ابجد به کار می‌برند و

حی بن اخطب یهودی چنان‌که در تفسیر نیشابوری نقل کرده الم را به حساب هفتاد و یک گرفت و گفت بعد از هفتاد و یک سال امت اسلام منقرض می‌شود چون ل- سی، م- چهل و الف- یک است. حضرت پیغمبر خندید.

حی گفت: غیر از این باز هست؟ حضرت فرمود: المص. حی گفت: صد و شصت و یک، غیر از این باز هست؟ حضرت فرمود: الر. حی گفت: دویست و سی و یک، غیر از این هست؟ فرمود: المر. حی گفت: نمی‌دانیم به کدام قول تو اخذ کنیم و معتقد شویم.

در تفسیر عیاشی حدیثی نقل کرده از ابو لیبید مخزومی از حضرت باقر (ع) و خلاصه آن اینکه حروف مقطعه را بعد از حذف مکرر چون جمع کنیم یکصد و سه می‌شود و اشاره به این است که حضرت رسول در سال یکصد و سیم از الف سابع یعنی سال شش هزار و صد و سه از هیوط آدم می‌بعوث شد (گویا از طرف ناسخین اشتباه شده و این حقیر حروف را حساب کردم ششصد و نود و سه می‌شود) و الم اشاره به سال خروج حضرت حسین (ع) است و در المص یکصد و شصت و یک قائم بنی العباس قیام نمود و قائم ما بعد از انقضای آن به الم (یعنی هفتاد و یک سال بعد از آنکه سال دویست و سی و دو باشد) ظاهر می‌شود.

این حدیث ظاهراً موضوع است و علائم بسیار دارد. عادت بسیاری از وضع‌کنندگان این بود که یک سند مجعول اختراع می‌کردند و حدیث را نسبت می‌دادند به اسم مجهولی که مسمانی در واقع ندارد تا کذب آنها به زودی واضح نشود، مثلاً در همین حدیث ابو لیبید مخزومی معروف نیست و شاید چنین کسی در عالم وجود نداشته و لیکن جاعل حدیث می‌دانست اگر حدیث را به زراره و محمد بن مسلم و امثال آنها که در صحابه حضرت باقر معروف بوده‌اند نسبت دهد چون کتابهای آنها معروف بوده در مقام مطالبه سند نمی‌توانند کتاب آنها را مدرک قرار دهند، لذا مردی اختراعی را اسم برده و حدیث را نسبت به او داده و در حدیث مزبور علاوه بر اغلاط فوق غلط دیگر نیز هست چون ذکر کرده از بنی العباس دوازده نفر خلیفه می‌شوند و گویا جاعل حدیث در زمان خلیفه دوازدهم بنی العباس بوده و اگرچه عیاشی صاحب تفسیر، مردی معروف و موثق است و لیکن کسی که حدیث را از او اخذ نموده محل تردید است. اما بعید نیست که حروف اشاره به اعداد یا سنواتی باشد که ما حقیقت آن را نمی‌دانیم غیر از اینها که ذکر کرده‌اند. ...

هشدار: چنانچه ملاحظه شد، استاد حسن زاده آملی نظری را که می‌گوید "غرض الهی را از این حروف نمی‌دانیم" ترجیح دادند، و برای همین، هنگامی که جمله، "صِرَاطٌ عَلَیْ حَقِّ تَمْسِکُهُ" یا "عَلِی صِرَاطٌ حَقِّ تَمْسِکُهُ" آوردند، فرمودند که حروف مقطعه در این دو جمله جمع شده‌اند، نه این که مراد از آنها این جمله بوده باشد. با این حال چون بعضی از علمای شیعه چنین مرادی را از این حروف استنباط نموده است، توسط برخی این نظر نقد شده است. برای مثال گفته شده است:

... این‌گونه استفاده‌ها نه دلیل معتبر شرعی دارد، و نه مبنای صحیح عقلایی. هیچ دلیلی نداریم که خدای متعال از این که حروف مقطعه اول سوره‌ها را چهارده حرف قرار داده، به عدد چهارده معصوم- علیهم السّلام- اشاره کرده باشد و یا از آن حروف جمله‌های مورد استفاده مؤلف اراده شده باشد. حقایق و حجت بودن چهارده معصوم- علیهم السّلام-، و حق بودن راه امام علی- علیه السّلام-، و وجوب تمسک به آنان دلائل قطعی دارد، و از این گونه استفاده‌های ضعیف بی‌نیاز است، و این روش نه تنها دلیل معتبر ندارد، بلکه نکوهیده و ناروا نیز هست زیرا چه بسا چنین استفاده‌ای موجب وهن مذهب شود و مخالفان آن را سوره‌های برای کوبیدن مذهب قرار دهند و اگر چنین روشی در استفاده از حروف و آیات قرآن تجویز و متداول شود، هر گروهی ممکن است برای تأیید مذهب و مرام نادرست خود از آن استفاده کنند و افراد ساده‌لوح را تحت تأثیر قرار دهند. (مکاتب تفسیری، ج ۲، ص ۹۹)

حروف مقطعه و اسرار عددی

علامه حسن مصطفوی- رضوان الله تعالی علیه- در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۷، ص ۱۲۷-۱۲۶، ترجمه شده) درباره "طه" چنین فرموده است:

"طه ما أَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكُّرٌ لِمَنْ يَخْشَى" (۱-۲ : ۲۰ طه) درباره این کلمه وجوهی محتمل است، چه آن از رموزی است که به ما چیزی از علم آن داده نشده است، و عقل را راهی به معرفت جزئیات آن نیست.

(1) این دو حرف اشاره دارند به آن که بحث در این سوره مبارکه مربوط است به موضوعاتی که در آنهاست این دو حرف، و بحث مهم در آن اموری است که تعلق دارند به طغیان از فرعون، و طریق دریا که در آن بود هلاکت او و نجات موسی و بنی اسرائیل، سپس به هدایت مطلق، و هدایت در تکوین، و هدایت از انبیاء. و جریان امر هارون، و هم چنین طور ایمن، و پیروی هوی.

و در صدر سوره "إِلَّا تَذَكُّرٌ" است، که در آن است اشارتی به این که نبی- صلی الله علیه و آله و سلم- مأمور شده است به هدایت مردم، و قرآن وسیله‌ای است برای هدایت، نه برای زحمت و کلفت. پس، توجه در سوره به طغیان و هدایت طاغیان است.

(2) این که دو حرفی باشند که در آن دو اشارتی است به عدد $۱۴ = ۹ + ۵$ ، و این عدد ۱۴ یا اشارتی است برای بشارت به چهارده معصوم، و تتمیم این عدد در عترت او، و ادامه‌ی این مقام (وظیفه تذکره و هدایت) تا آن منتهی شود به تمام عدد، و به وجودشان که استمرار می‌بخشد هدایت و تبلیغ و تبیین حق را در مقابل طاغیان. و تعبیر به این دو حرف اشارتی است به پنج تن اصیل، سپس نه فرع آنان، و بشارت اقتضای تقدّم نه تایی را حاضر نیستند دارد.

و یا آن که این عدد اشارت است به بدایت ظهور امر هدایت و اول زمان تحقّق تبلیغ و رسالت، و آن انتهای ۱۳ سال، سپس وقوع هجرت و انتقال مسلمین به مدینه و آزادی ایشان در بیان حقائق است. و یا این عدد اشاره است به امتداد زمان حیات رسول-ص- تا چهارده سال از نزول این سوره و آیه، بناء بر آن که نزول آن در سال چهارم قبل هجرت بوده باشد، و تبلیغ و هدایت و عبودیت تا سرآمدی معین ادامه داشته باشد. و این سوره کریمه در مگّه و قبل هجرت نازل شده است، و در آخر سوره مبارکه چنین آمده است، "قُلْ كُلٌّ مُرْتَضٍ فَرْتَضُوا فَمَسْعَلُمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مِنَ اهْتَدَى" (۲۰:۱۳۵ طه) (بگو هر يك منتظریم، پس انتظار کشید، و به زودی، خواهید دانست که کیست اصحاب راه راست، و کیست که هدایت یافت).

و با این رمز، اشاره فرمود به این که برنامه رسول اکرم-ص- و عنوان مسئولیتش، و فهرست مأموریتش در رسالت، که همان توجّه به وجود طغیان در افراد مردم، و جهاد در از میان برداشته شدن آن با هدایت، و تبیین رشاد و فلاح است. این است مبلغ ما (دست یافت ما) از علم، و داده نشده‌ایم مگر اندکی از علم، و الله أعلم.

ایشان هم چنین در مواضعی دیگر می‌فرمایند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۷)

"المص" از حروف مقطعه، در فاتحه سوره اعراف است، اضافه شده است به آن [(الم)]، حرف "ص"، چه در این سوره کریمه می‌بینیم، افزون بر بحث‌های سابق، بحث از اصلاح صدور است با صلاح، و صدق، و اقامت صلوات، و کنده شدن آنچه در صدور از حرج است تا از صادقان برگزیده صالح، و اجتناب از اصنام، و صدّ سبیل تا از اصحاب آتش و از صاعرین نباشند.

و در این سوره مبارکه بحث می‌شود از احوال امت‌های مطیع خدای تعالی، و متوجّه به اسماء، و کسانی که اطاعت ابلیس و پیروی می‌کنند او را و اصحاب او را ...

سپس، چون این حروف محاسبه شوند به ابجد چنانچه مضبوط است در عبری، عددش مطابق ۱۶۱ است، و این عدد منطبق است بر سال ۱۴۸ هـ، چه مبدأ تاریخ اسلامی از بعثت است، ولی هجرت اعتباری مجعول در حکومت عمر بن خطاب است، پس افزوده شود بر تاریخ متداول هجری ۱۳ سال، که مدّت اقامت رسول الله-ص- به مگّه مشرفه است. و این سال ۱۴۸ منطبق است بر خاتمه حیات امام الصادق-علیه السلام-، و او ناشر احکام جدّش، و بیانگر حقائق اسلام و علوم او بود. و پوشیده نیست که رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلّم-، و اهل بیت اطهار معصوم او در حیات عملی و اسلامی‌شان دوره‌های داشته است از آشکاری و اختفاء: ۱- دوره شدت، که همان رسالت او-ص- در ایام اقامتش به مگّه، و آن ۱۳ سال بود، و سال ۱۴ ابتداء فتح و وسعت و حریت است، و اشاره به این سال است با حروف "طه"، که ۱۴ است، "طه ما أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنُبَيِّنَ" (۲-۱: ۲۰ طه)، این سوره بشارتی است به او-علیه السلام- با فتح و ظفر، و آیاتش متناسب است. ...

اشراقاتی الهامی

در اینجا برای نزدیک‌تر شدن به فهمی الهامی از حروف مقطعه، گفتاری را از عین القضاة همدانی می‌آوریم (تمهیدات، ص ۱۷۶-۱۷۵)

ای عزیز، او خواست که محبّان را از اسرار ملک و ملکوت خود، خبری دهد در کسوت حروف تا نامحرممان بر آن مطلع نشوند. گوید، "الم، المر، الر، کهیص، یس، ق، ص، حم عسق، ن، طه، المص، طسم، طس." دریغاً، مگر که این خبر از مصطفی-علیه السلام- نشنیده‌ای که گفت، "إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَ إِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَس." این جمله نشان سرّ احدست با احمد، که کس جز ایشان بر آن واقف نشود:

ای سرو سهی ماه تمامت خوانم
ز این هر سه بگو که تا کدامت خوانم
یا آهوی افتاده به دامت خوانم
کز رشک نخواهم که به نامت خوانم

این حروف را در عالم سرّ، مجمل خوانند، و حروف ابجد خوانند.

ای عزیز، در این عالم که گفتیم حروف متّصل جمله منفصل گردد، که آنجا خلق خوانند، "يُحْيِيهِمْ وَ يُمِيتُهُمْ" (۵:۵۴ المائدة)، پندارند که متّصل است. چون خود را از پرده بدر آرد، و جمال خود در حروف منفصل بر دیده او عرضه کنند، همچنین باشد: ی، ح، ب، ه، م اگر مبتدی باشد. چون پاره‌ای برسد، حروف همه نقطه گردد. ای عزیز تو هنوز بدان نرسیده‌ای که ترا ابجد عشق نویسند. نشان ابجد نوشتن آن باشد که حروف متّصل، منفصل گردد، "وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ" (۲۸:۵۱)

القصص) [(و متّصل گردانیدیم برای آنها سخن را تا شاید یادآور شوند)] این باشد. پس، "فَصَلُّنَا الْآيَاتِ" (۶:۹۷ الأنعام) [جدای کردیم آیات را] نشان این همه است. این جمله را ابجد عشق نوشتن خوانند در طریقت بر لوح دل سالک. باش تا جمال این آیت‌ها ترا روی نماید که "كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ" (۵۸:۲۲ المجادلة) [(نوشت در قلب‌های‌شان ایمان را)] تا همه قرآن با معنی بر تو آسان شود که "و لَقَدْ بَيَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ" (۵۴:۱۷ القمر) [(و به راستی که ما قرآن را برای یادآوری آسان گردانیدیم، آیا یادآورنده‌ای هست)].

در نامه‌ای چنین فرماید (نامه های عین القضاة، ج ۱، ص ۴۲):

پنداری قرآن دانسته‌ای؟! بدایت قرآن دانستن به نزدیک مردان آنست که تا "کهیصص" و "الم" و "طه" و "یس" بدانی. چون بدایتش ندانی نهایتش چه دانی که چه بود! به جلال و قدر لم یزل و لا یزال که این فصل که نوشتم ذوق است. هر چه پیش از این حروف دانستن بود، آن ندانستن بود، و ترا خبر نه! چه گویی تا حروف بندانی کلمه چون بدانی؟! اگر معلّم او بود که "عَلَّمَ بِالْقَلَمِ"، "الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ"، "و عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ"، "ادّینی ربی"، اوّل حروف که بر لوح نبشتند این حروف است که "یس و طسم" و اگر نه چنین دانی با کافران برابری در فهم، و کافران را با فهم قرآن کار نیست.

در نامه‌ای دیگر چنین فرماید (نامه های عین القضاة، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۵)

... و چون دیده این قوم بر معانی آمد که هیچ نامی نداشت، و با هیچ معنی قلیل و کثیر مناسبت نداشت، از آن معانی چنین خبر دادند از جناب غیب که "حم عسق، طسم، یس، ق، ن".

و مقصود از این اخبار آن بود که تا غافل نمانند از طلب چیزی دیگر، و نپندارند که بر همه محیط شدند. پس کرم مفرط ازلی چنان اقتضا کرد که "یس" بگوید، و "طس" بگوید، و "حم" بگوید. و چون خواهد که از معنی خبر دهد که در آن به قلیل و کثیر هیچ ترکیبی نبود چنین گوید که "ص، ق، ن". و چون از آن معنی که ترکیبی دارد خبر دهد گوید، "طه، یس". و چون بر ترکیب یک معنی زیادت گردد، گوید، "طسم، الم، الر"، و چون ترکیب بعض معانی زیادت گردد گوید، "المص، المر". و چون ترکیب زیاده گردد گوید، "حم عسق، کهیصص". و چون در اسمای عربی هیچ اسمی نبود بیش از پنج حرف اصلی، از هیچ معنی اخبار نکرد به شش حرف که "و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانٍ قَوْمِهِ" (۱۴:۴ ابراهیم). و در اسمای عربی سداسی نبود، و اکثر الاسامی حروفا، فرزدق بود.

و اسرار این حروف را نهایت نیست. و معانی کلام ازل را نهایت نی، و اوصاف ازل به هیچ حال خود منتهای نبود. و منتهای جز حادث نبود. "ما فَزَعْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ" (۶:۳۸ الأنعام) از حروف مقطع درست می‌شود، یا نه پدید بود که ظاهر کلمات قرآن چند است. و قرآن فهرست علم ازل است، و علم ازل ینبوع وجود است. و کلّ موجودات ملکی و ملکوتی به نسبت با سعت علم ازلی چنان است که یک حرف از این مکتوب و اسعت علم و قدرت من. و این مثال از مقصود من سخت قاصر است. و حالی به از این مثالی نیافتم.

و مثال صفات ازل جز بصفات ازل نیست. قدرت او را علم او داند، و علم او را قدرت او کشد. و ارادت او را علم و قدرت او ببیند و داند. و کلام او را سمع او شنود. و سمع او را بصر او ببیند. و چون ملک و ملکوت برسد، قدم صفات جبروتی بود. و صفات او قایم بذات اوست. و ذات او یگانه است، "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ". و صفات او ایستاده به ذات او است. و تا او بوده است، صفات او بوده است. و تا ذات او بودن بوده است، جبروت ذات او بودن بوده است. و قوام جبروت به قیومیت او بوده است. و چون حقیقت قیامیت بنابد، قیومیت در آن منطوی گردد. و چون کینان آمد، کان برخاست. و در دعا آمده است؛ یا کان یا کینان. أرجو که به روزگار به حقیقت این بینا گردی! حالی می‌خوان و می‌بین. و تا توانی راحتی می‌رسان! و الله یرزقنا و یرزقنا و یرزقنا و یرزقنا، فضلا منه و کرما، لا استحقاقا و لا استیجابا. و السلام.

4.

اشارتی الهامی: با توجه به آنچه گذشت، می‌گوییم هر نوع سخن و کلام معناداری تعین بیشتر بخشیدن است بدانچه تعینش کمتر بوده است، و یا چندان تعینی نداشته است. عین القضاة را اشاره به همین معنا باید بوده باشد هنگامی که گفت چون سالک پیشتر رود حروف نقطه کردند. از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب- علیه السلام- نقل شده است که "الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَتُهَا الْجَاهِلُونَ" (علم یک نقطه بود، که نادانان آن را تکثیر کردند). در دلالت‌شناسی و نشانه‌شناسی مدرن نیز برخی اهمیّت "empty signifier" (دالّ تهی) را برای فهم یادآور شده‌اند. دالّ تهی خالی است از هر نوع مفهومی خاصّ، و این ناظر در آن است که بدان مفهوم و معنا می‌بخشد، به عبارت دیگر، خواننده، مخاطب، و شنونده به تناسب احوال و جنبه‌های گوناگون خود از دالّ یا نشانه متأثر می‌شود، و معنا و مفهومی را برای خود انشاء می‌کند. از منظری عرفانی، این انشاء به اذن و الهام الهی است.

بنابراین، به نظر می‌رسد که حروف مقطعه، نشانه‌هایی بی تعین و تهی از مدلول لفظی- لغوی خاصی باشند، چنانچه گذشت، تا از چارچوب ساختاری کلام، به ویژه کلام فرقانی، گریزگاهی فراهم شود برای آنان که غوطه‌ور هستند در بساطت هستی

و معنا. این اوج و نهایت آن سخن است، "... إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِ بَطْناً وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ..." (همانا قرآن را باطنی است، و باطن را باطنی، و برای آن ظاهری است، و ظاهر را ظاهری است...). با این حال که کلام خدای سبحان دارای وجوه و معانی مختلف است، فراتر از همه اینها انوار و معنای بی شمار است، که همه یکباره در کسوت و صورت لفظ و لغت نیاید. افزون بر این، اصل علم نوری است که خدا در قلبها می‌تاباند، و الفاظ و مفاهیم تنها تورهایی شکار هستند، و در شکار علم هرچه تور بسیطتر باشد، شکار بیشتر شود. مولانا، دفتر اول مثنوی:

قافیه‌اندیشم و دلدار من
خوش نشین ای قافیه‌اندیش من
گویدم مندیش جز دیدار من
قافیه‌ی دولت توی در پیش من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن
حرف چه بود خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زدم
تا که بی این هر سه با تو دم زدم

مولانا در غزلیات:

رستم از این نفس و هوا زنده بلا مرده بلا
رستم از این بیت و غزل ای شه و سلطان ازل
زنده و مرده وطنم نیست بجز فضل خدا
مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا
پوست بود پوست بود درخور مغز شعرا
قافیه و مغلظه را گو همه سیلاب ببر

5. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى: فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی. "تَشْقَى" از "شَقِيَ، يَشْقَى، شَقَاءً" است، و علامه حسن مصطفوی- رضوان الله تعالی علیه- در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۶، ص ۹۷-۹۶، ترجمه شده) در بیان معنای "شقاوت" چنین فرموده است:

اصل واحد در این ماده آن چیزی است که مقابل سعادت است، یعنی حالت شدت و رنج که مانع سلوک سویی خیر و صلاح و کمال است، مادی باشد یا معنوی، چنانچه در [بحث از واژه] "سعد" گذشت.

شَقَاءٌ مادی مانند آنچه در این کریمه آمده است، "مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى" (۲: ۲۰ طه) (فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی)، یعنی موجب رنجوری، و شدت، و دشواری، و سختی در جریان زندگی تو شود، چرا که حصول شدت و رنج در ظاهر زندگی موجب تنگی و محدودیت روحی، و سلب شوق و ذوق و توجه به معنویات می‌شود، و برای سالک سویی خدای تعالی لازم است که در وسعت معیشت، و رفاهیت زندگی و عافیت بدن به سر برد تا استعداد یابد و آسان شود برای او سلوک روحانی. و چنین است قول خدای تعالی، "إِنَّ هَذَا عَذَابٌ لَكَ وَ لِرِجْزِكَ فَلَا يُجْرِنُكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى" (۱۱۷: ۲۰ طه) (همانا این دشمن تو و همسرت است، پس مبادا که بیرون راند شما را از بهشت و در نتیجه در شقاوت افتید!) یعنی با منتقل شدن به محیط مادی زندگی او مخلوط شود با رنج، و تراحم، و شدت، و ابتلاء، و پوشیده گردد لذت‌هایش با مکاره، پیوسته زندگی کند در آن با دشواری، و رنج، و مشقت، و شقاوت، در حالت و در آن محیط، چگونه سیر کند در طریق روحانی در حالی که آن نیست جز تکلف و ریاضت.

6. اشاره: ظاهر این آیه کریمه دلالت دارند بر این که نزول قرآن موجب سختی و رنج و زحمت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شده بود به خاطر شفقت بی‌کران او بر خلق و جدیت او بر هدایت و نجات آنها. از باب اشاره ممکن است نزول معنا در کسوت لفظ و امور ملموس دنیایی نیز زندگی را بر آن حضرت- صلوات الله علیه- سخت و دشوار گردانده باشد به سبب تقدیر او- صلی الله علیه و آله و سلم- به معنایی و کاربردهای ظاهری آن.

7. إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى: جز آن که بیادآورنده‌ای باشد آن که را نگرانی می‌دارد. علامه حسن مصطفوی- رضوان الله تعالی علیه- در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۳، ص ۳۲۰-۳۱۹، ترجمه شده) در بیان فرق "التذکره" و "التذکر" چنین فرموده است:

التذکره (یادآور): این صیغه در [باب] تفعیل است با تخفیف (بدون تشدید کاف)، و [صیغهی] آن از طریق شنیدن است، و در مهموز اللام و ناقص بسیار است، و چون صیغهی "تفعلة" مخفف است، صیغه تفعیل دلالت دارد بر شدت و زیادت در جهت وقوع و نسبت به مفعول، به خلاف [صیغهی] "تفعلة" [به تنهایی]. [مثل] "إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى" (۳: ۲۰ طه)، "وَ إِنَّهُ لَتَذَكَّرُ لِمُنْتَقِينَ" (۴۸: ۶۹ الحاقه)، "فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذَكَّرِ مُعْرِضِينَ" (۴۹: ۷۹ المدثر)، [و] "كَلَّا إِذَا تَذَكَّرُ فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ" (۱۱-۱۲: ۸۰ عبس) التذکر (بیاد آوردن): آن [صیغهی] تفعّل است، و دلالت دارد بر مطاوعت (پذیرندگی، تأثیر پذیری، موافقت، اطاعت) نه تفعیل، و گفته می‌شود، "ذَكَّرْتُهُ فَتَذَكَّرَ"، [مثل] "وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ" (۸۰: ۸۰ الأنعام)، "إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا" (۲۰۱: ۷ الأعراف)، "أَوْ لَمْ نُعَرِّجْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ" (۳۷: ۳۵ فاطر) مراد تذکر در مقابل تذکیر است.

هم چنین علامه حسن مصطفوی- رضوان الله تعالی علیه- در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۳، ص ۶۴-۶۵، ترجمه شده) در بیان معنای "خشیت" و فرق آن با خوف (ترس، بیم) چنین فرموده است:

اصل واحد در این ماده مراقبت و وقایه (محافظت) همراه خوف است با مراقبت کردن از اعمال خود، و محافظت خود همراه با خوف و ملاحظه. و مقابل این معنی است اهمال (سهل انگاری)، و تغافل (غفلت ورزی)، و عدم مبالات (بی باکی)، و ترک اهتمام و ملاحظه، و عدم صیانت نفس از خلاف.

و این معنی از لوازم علم و یقین است، و وارد شده است هر که خشیت ندارد عالم نباشد هر چند موشکافی کند در مناسبات علم. و به همین مناسبت، گاه بکار برده می شود و مراد از آن علم است، مثل، "خشیت" (خشیت داشتیم) به معنی "علمت" (دانستم).

بنابراین، این ماده نه به معنی علم است، و نه به معنی خوف، و دلالت دارد بر آن قول خدای تعالی، "لا تُخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَى" (۲۰:۷۷ طه) (خوف نداشته باشی از فرارسیدنی، و خشیت نورزی)، چرا که خشیت در مقابل خوف یاد شده است. و هم چنین، مفهوم خوف راست در نمی آید در بسیاری از موارد در آیات کریمه، [مانند] "وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ" (۳۳:۳۷ الأحزاب) (و خشیت داشتی از مردم ولی خدا شایسته تر است که خشیت داشته باشی از او)، "فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى" (۲۰:۴۴ طه) (پس، بگویند او را سخنی نرم تا شاید یادآور شود یا خشیت ورزد)، [و] "فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اِخْشَوْا اللَّهَ" (۵:۴۴ المائدة) (پس، خشیت نداشته باشید از مردم و خشیت ورزید از من!) پس، معنایی نیست برای خوف نبی از مردم با این که رسولی است از جانب خدای تعالی سویی آنها، و هم چنین معنایی نیست برای خوف از اثر سخن نرم، و نیز در آیه سوم، چه خطاب به انبیاء و ربانیون است بعد قول او - تعالی -، "يَخْشَى بِمَا التَّبَيُّونَ" (۵:۴۴ المائدة) (که بدان حکم می کنند انبیاء)، در نتیجه، اقتضایی برای خوف مطلق آنها نیست. و چنین است در اغلب استعمال [این] ماده در آیات کریمه. ...

بنا بر این تحقیق مرحوم علامه مصطفوی، لغت فارسی "نگرانی" به معنای هشیاری همراه با دلهره شاید معادل مناسبی باشد برای "خشیت".

اقتضایی برای خوف مطلق آنها نیست. و چنین است در اغلب استعمال [این] ماده در آیات کریمه. ... بنا بر این تحقیق مرحوم علامه مصطفوی، لغت فارسی "نگرانی" به معنای هشیاری همراه با دلهره شاید معادل مناسبی باشد برای "خشیت".

اقتضایی برای خوف مطلق آنها نیست. و چنین است در اغلب استعمال [این] ماده در آیات کریمه. ... بنا بر این تحقیق مرحوم علامه مصطفوی، لغت فارسی "نگرانی" به معنای هشیاری همراه با دلهره شاید معادل مناسبی باشد برای "خشیت".

8. اشاره: پس از آن که فرق "تذکره" و "تذکر" را دانستیم، می گوئیم در اینجا خدای تعالی رسول خود - صلی الله علیه و آله و سلم - را می فرماید، مخاطبان قرآن نیز مسؤولیتی دارند، آنها باید خود بخواهند یاد آور شوند آنچه را تو با قرآن به یاد آنها آوردی، تو را تقصیری و یا قصوری نیست از این که آنها هدایت را پذیرا نشوند.

شیخ ابن عربی در فصّ الیاسی فصوص الحکم به این امر اشاره فرمود و گفت:
وَ رُوْحُ هَذِهِ الْحِكْمَةِ وَ فَضْهَا أَنَّ الْأَمْرَ يَنْفَسِمُ إِلَى مُؤَثِّرٍ وَ مُؤَثَّرٍ فِيهِ وَ هُمَا عِبَارَتَانِ. فَالْمُؤَثِّرُ بِكُلِّ وَجْهِ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ حَضْرَةٍ وَ هُوَ اللَّهُ. وَ الْمُؤَثَّرُ فِيهِ بِكُلِّ وَجْهِ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ حَضْرَةٍ هُوَ الْعَالَمُ.

و روح این حکمت و فص آن این است که امر تقسیم شده است به "مؤثر" و "مؤثر فيه" (آنچه در آن تاثیر گذاشته شده است)، و آن دو دو عبارت هستند. بنابراین، مؤثر به هر وجهی و بر هر حالی، و در هر حضرتی همان "الله" است. و "مؤثر فيه" به هر وجهی و بر هر حالی، و در هر حضرتی همان عالم است.
حافظ:

طبيب عشق مسیحادم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند